

پیر افسونگر

سحرم مژده ی وصل تو ز شیراز آمد
شادی رفته به غمخانه ی دل باز آمد
یاد آن سرو روان کز نظرم پنهان بود
پیش گلخانه چشمم به دو صد ناز آمد
سالها طرف چمن جلوه ی صد گل دیدیم
شور مستی به سر از نرگس شیراز آمد
شهد عشقی که چشیدیم و ز خاطر بردیم
بار دیگر بیرم شوخ و هوسباز آمد
غم غربت بشد از یاد که با باد سحر
بوئی از تربت آن پیر فسونساز آمد
بشتابیم به بستان که در این روز عزیز
بلبل طبع حزین قافیه پرداز آمد
می و مطرب اگر نیست چه غم چون که بهار
سر و پا شسته به آهنگ دف و سار آمد
مست مستیم که آن یار سفر کرده ی ما
به جفا رفت اگر، سرخوش و طنناز آمد

رضا شاپوریان
دوشنبه ۲۹ مارچ ۱۹۹۹